هو العلیم

شاه‌کلید مسائل سلوکی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس هشتم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لاجْتَنَبْتُهُ لا لِأَنَّکَ أَهْوَنُ النَّاظِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلِعِينَ بَلْ لِأَنَّکَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ.

ای پروردگار من اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتم به دنبال گناه نمی‌رفتم، و این عدم ترس من و اینکه الان من ترس ندارم به این جهت نیست که تو ناظر بر کارهای ما نیستی و آن شرائط لازم را برای نظارت نداری و کاری به کار ما نداری (مثل کسانی که الان می‌گویند خداوند در خلقت یک خلقی ایجاد کرد و بعد دیگر بقیه کارها را به عهده بندگان گذاشت و رفت پی کار خودش خلاصه!) اطلاعی هم بر اعمال ما نداری و ما هر کاری می‌کنیم تو مطلع

نیستی، بل به این جهت من ترس ندارم و به خاطر آن ترس نداشتن باعث می‌شود که دچار زلات و خطا بشوم، به این جهت است که می‌دانم تو در مقام ستاریتت بهترین ساتر و ستار هستی و عیب را می‌پوشانی و افشاء عیوب نمی‌کنی و همین‌طور در مقام حکومت تو بهترین حاکم و بهترین قاضی هستی، وقتی که حساب بندگانت را می‌خواهی برسی می‌دانی که چطور قضاوت کنی و چطور حکومت کنی در میان این بندگانت.

سوم این که در مقام کرامت – خب حالا حکومت کردی و حکم خودت را هم در نظر خود صادر کردی – در مقام کرامت تو اکرم الاکرمین هستی، اگر یک شخصی بخواهد کرامت به خرج بدهد، بزرگواری به خرج بدهد نسبت به دیگری در این دنیا چه کار می‌کند؟ چه کارهایی انجام می‌دهد؟ تو بالاترین مرتبه کرامت را داری.

یک مطلبی امشب به نظرم رسید وقتی داشتند دعا می‌خواندند گفتم که این را قبل از صحبت خدمت رفقا عرض کنم. صدای ایشان بسیار صدای

خوب و جاذب هست، بله، بسیار صدای لطیف و جاذبی دارند، ولی یک مقداری دعا را تند خواندند و حظ ما از این صدای ایشان به نصف رسید، یعنی شاید هم یک مقداری ما می‌خواستیم بیش از این استفاده بکنیم و حظ ببریم و هم در خود صدا و هم در مضامین دعا تامل کنیم، فکر کنیم، یک دفعه ایشان ما هنوز سر یک فقره فکر نکرده بودیم ایشان رفته فقره ششم و هفتم، اصلا دیگر چند تا فقره از دست رفت!

یکی از حضار: تقصر ایشان نبوده ...

استاد: خب پس یک مقدار از مواخذات را ما متوجه جنابعالی بکنیم و عتاب و خطاب را... (مزاح)

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: دعا وقتی که می‌خوانید باید جوری بخوانید که مضامینش هر کدام در نفس مستقر بشود، بعد بروید سر عبارت دیگر و فقره دیگر. دعاهایی که از ائمه هست، همین‌طور آیات قرآن، فرق نمی‌کند اینها صرفا برای خواندن و یک مسئله‌ای را به پایان رسانیدن نیست، ائمه علیهم السلام و همین‌طور در

مرتبه بالاتر قرآن کریم این مضامین از آن عالم ربوبی آمده، فرق نمی‌کند چه قرآن باشد و چه کلمات و ادعیه و زیارات و فرمایشات ائمه باشد، هر دو از یک جاست، منتهی قرآن کریم از مقام ربوبیت به عبودیت است، سخنان ائمه علیهم السلام و فرمایشاتشان و ادعیه و اینها از مقام عبودیت به ربوبیت است و تفاوتی ندارد، هر دو از یک منشأ است.

وقتی امام یک دعایی را خودش تلاوت می‌کند و همین‌طور دستور به شیعیان برای تلاوت آن وجود دارد به این معناست که انسان خودش را در همان جایگاه صدور این مضامین و صدور این تعابیر قرار بدهد، فکر نکند حالا فرض کنید که یک دعای کمیل می‌خواند و تا آخر می‌رساند و تمامش می‌کند، یا یک دعای صباح می‌خواند و خب از اول شروع می‌کند و تمام می‌کند، خب یک دعای صباح خواندیم دیگر به مطالب عمل کردیم یا فرض کنید که دعای ابوحمزه و یا هم‌چنین دعای افتتاح، هر کدام از این ادعیه دارای مظامین خاص خودش است، و انسان باید روی این مضامین تامل کند و دعا به نحوی خوانده

بشود که مخاطب این عبارت را در ذهن خود مجسم کند، و معنا و مفهوم آن را در ذهن خود تثبیت کند، آن وقت این دعا خیلی اثر دارد.

یعنی انسان وقتی که با این بیان که خب البته بسیار مناسب و لازم است که آن افرادی که از عربی به مقدار کافی اطلاع ندارند، ترجمه این را قبلا مطالعه کرده باشند و دیده باشند و این نه به این معناست که بیایند خودشان [به کتاب دعا] نگاه کنند. وقتی کسی دعا می‌خواند آنها هم بخوانند، نه، این هم غلط است. من دیده‌ام البته قبلا هم تذکر داده بودم روی این مسئله که مثلا در وقتی که دعا خوانده می‌شود این‌طور نباید باشد که افراد مفاتیح دستشان بگیرند و نگاه کنند، این از تاثیر آن دعا کم می‌کند، باید همین‌طور بنشینند و سرشان را بیندازند پایین، چشم‌شان را ببندند یا نبندند، علی کل حال به این مضامین فکر کنند و همین‌طور در دلشان یا زیر زبان آهسته خودشان این دعا را همراه با قاری تلاوت کنند.

این خیلی تاثیر زیاد دارد لذا رفقا دقت کنند در موقع دعا خواندن، سریع دعا را نخوانند، دعای

سریع، اثرش را کم می‌کند و ملائکه این‌طور نیست که خیال کنید که بگویند خب این یک دعا خواند حالا یک دعا ببریم بالا، نه! نگاه می‌کنند ببینند این دعا چقدر در قلب تاثیر گذاشته همان‌قدر را بالا می‌برند، اضافه نمی‌برند، چون آنها حوصله وزنه‌برداری زیادی ندارند! به اندازه کافی کار دارند، لذا همان مقداری که آن وزنه در آنجا هست به همان مقدار اینها بالا می‌برند بقیه را برای همان خواننده نگه می‌دارند می‌گویند برای خودت!

پس اگر یک شخصی فرض کنید همین‌طور تند یک دعا و یا قرآن خواند این خیلی نصیبی از آن قرائت نمی‌برد، و این قرائت آن مضامین تحت الشعاع آن سرعت قرار می‌گیرد و همین‌طور فرض بکنید که اشعاری که خب از بزرگان مثل اشعار حافظ و امثال ذلک هست باید این اشعار به نحوی خوانده بشود که در تن صدا و در آهنگ قرائت و خواندن، آن مضامین و آن مفهوم به طرف القا بشود.

کسی که می‌آید حافظ می‌خواند خب چرا نمی‌رود تصنیف بخواند؟ این حافظ را انتخاب کرده

به خاطر مضامینش، به خاطر مفاهیمی که در آن هست به خاطر آن معانی که در آن هست، خب شعر زیاد است! پس بنابراین برای خواندن این شعر باید اولا آهنگ آهنگی باشد که با خود همان شعر تناسب داشته باشد و دوم این که به نحوی خوانده بشود که این مضامین در ذهن بیاید. مثلا فرض کنید که خب ما دیدیم بعضی‌ها همین شعر حافظ را می‌خوانند و در خواندن این شعر فقط بنایشان بر این است که آهنگ مورد نظر خودشان را بر این شعر تحمیل کنند، نه اینکه از این شعر مدد بگیرند و آن آهنگ و کیفیت خاص صدا را منطبق کنند، لذا آدم از این شعر هیچی نمی‌فهمد فقط یک دنگ و دونگی که این خودش صدا را برده پایین و این‌طرف و آن‌طرف کرده که به حساب خودش قشنگ درآورد، هیچ هم قشنگ درنمی‌آید و خیلی هم بد می‌شود و در اینجا آن معنا ذبح می‌شود، در کنار آهنگی که این خواننده برای این شعر انتخاب کرده است.

هنر یک خواننده این است که وقتی که یک شعری را می‌خواند بتواند آن معانی مورد نظر شاعر را با آن آهنگی که خود انتخاب می‌کند و مکث‌هایی

که می‌کند و کیفیت کش و قوسی که می‌دهد به نحوی تطبیق کند که بتواند آن معانی و آن مضامین تاثیر بیشتری در نفس داشته باشد و این می‌شود شعر خوب، این می‌شود آهنگ خوب، این می‌شود آن تاثیر خوب.

متاسفانه این مسئله الان نیست، الان مضامین شعر فدای آهنگ است، یعنی کار برعکس شده و من ندیدم این مسئله را کسی توضیح بدهد، یعنی تا حالا نشنیدم که این قضیه مطرح بشود. فرض کنید یک شخصی یک شعری می‌خواند یک بَه بَه و تمجیدی... در حالی که اصلا نه بَه بَه دارد نه هیچی، فقط یک مشت صدا بالا و پایین رفته و کش و قوس و آن حقیقت و معنایی که باید القا بشود به مخاطب به خاطر این انجام نشده. اصلا هیچی چیزی نیست و بهره‌ای هم نبردند و طرف آخرسر همین‌طور بیر بیر نگاه می‌کند. همان‌طوری که اول فرض بکنید که نگاه می‌کرد، نه اینکه تاثیری در او داشته باشد.

یک وقت مرحوم آقا بیمارستان بودند من در خدمت‌شان بودم – بیمارستان قلب، سه سال قبل از

فوتشان – خب من در آنجا خدمت‌شان بودم هم در سی‌سی‌یو و هم در بخش. خب البته در سی‌سی‌یو کمتر اجازه می‌دادند، برای کارها می‌رفتم و می‌آمدم، ولی وقتی در بخش آمدند من دیگر دیدم که خب اوضاع مناسب است و یک دفعه کتاب مثنوی مولوی را بردم بیمارستان، اوقاتی بود که ایشان استراحت می‌کردند و من بیدار بودم و مثنوی می‌خواندم. یک شب گفتند که آن کتاب آبی چیست آنجا؟ گفتم آقاجان مثنوی است آورده‌ام، [گفتند] به به بسیار خب بیاور بخوان برایمان، ما هم با آن صدای انکرالاصوات‌مان خلاصه آمدیم و شروع کردیم خواندن، بله، اتفاقا این دوستان و اطبا گاهی می‌آمدند و وقتی می‌دیدند که صدا می‌آید و ما داریم می‌خوانیم اینها به خاطر اینکه خواندن به هم نخورد داخل نمی‌آمدند و همان بیرون در می‌ایستادند. یک روز (خدا حفظ‌شان کند) این رفیق شفیق‌مان جناب آقای دکتر خوارزمی ایشان آن موقع مثل اینکه مسئول بیمارستان بودند، آمدند گفتند که آقای آسید محسن مثل اینکه خوب می‌خوانی ها! گفتم چطور؟ گفت دیشب من نیم ساعت پشت در بودم و داشتم

صدایت را گوش می‌دادم و دیدم اگر بخواهم بیایم داخل خلاصه خراب می‌شود، پشت در ایستادم و بعد رفتم و دیگر نیامدم، گفتم بابا می‌آمدی ما رودربایستی نداریم می‌خواندیم مشکل نداریم، این دفعه اگر آمدید شما بیا داخل، مسئله‌ای نیست.

وقتی که ما اینها را می‌خواندیم گاهی برای مرحوم آقا ایشان می‌گفتند خب حالا بنشین این را معنا کن، شروع می‌کردند یک شعر را معنا کردن خب ما هم که چیزی حالی‌مان نمی‌شد از مثنوی یک چیز چرندی آنجا می‌گفتیم و بعد مرحوم آقا شروع می‌کردند خودشان تصحیح کردن، توضیح دادن و تفسیر کردن و بله ما هم اینها را هیچی نمی‌گفتیم وقتی ایشان خوابشان می‌برد دفترچه داشتم شروع می‌کردم این مطالب را - الان آن دفترچه هست - نوشتن.

حالا جای صحبت اینجاست، گاهی که من شعر می‌خواندم ایشان می‌گفتند صبر کن! این‌جوری نیست، مثنوی این‌جوری است! بعد خودشان می‌خواندند ها ها همین‌طوری می‌گفتند باید صدا را

بکشی نه اینکه یک دفعه تپی تمامش کنی! نه این را باید بکشی و این کشیدن صدا در رساندن معنا اثر دارد! گفتم عجب، به چه نکته‌هایی ایشان توجه داشتند و حالا بعضی‌ها به جای اینکه... خب زود تمام می‌کنند و می‌روند سر خط بعدی، این مخاطب هنوز منتظر است، در حال انتظار این ریتم و این آهنگ و این سیاق شعر هنوز مانده، دمق! گوینده یک دفعه می‌رود سر شعر بعدی، هم در دمقی شعر قبلی مانده هم این از این شعر بعدی نصیب نبرده. لذا این مسئله خیلی باید مورد توجه افراد واقع بشود.

یکی از کارهای بسیار زشت و غلطی که امروزه رائج است و از سابق هم بوده همین اللَه اللَه گفتن‌های در مجالس قرائت قرآن است، یکی آدم نگاه می‌کند می‌بیند که چقدر صدای قشنگ، چقدر با صوت قشنگ می‌خواند هنوز تمام نشده یک دفعه همه جمعیت نعره می‌کشند اللَه! کوفت اللَه، بلند شو برو در خانه‌ات اللَه بگو، الان موقع اللَه گفتن است؟ یعنی چه؟

این تمام آن فضایی را که این صوت ایجاد کرده همه را از بین می‌برد، خب ساکت بگیر بنشین قشنگ

وقتی که تمام شد آن موقع تشویقش کن، وقتی که قرآنش را خواند، یک ربع خواند، بیست دقیقه خواند، حالا هر چقدر که خواند. دوباره یک آیه می‌خواند اللَه، اللَه چیه؟ احسنت احسنت! به طور کلی آن فضای معنوی فضای روحانی، فضایی که این قرائت خود قرآن بعد هم با صوت این قاری ایجاد کرده همه را آقا فاتحه‌اش را می‌خوانند و تبدیل می‌شود به یک مجلس تئاتر، مجلس قرائت قرآن می‌شود تئاتر که حالا برای آن بازیکن در تئاتر کف می‌زنند اینجا برمی‌دارند اللَه اللَه می‌گویند! احسنت می‌گویند! بارک الله می‌گویند و زنده باشی و... ، مجلس قرآن که این نیست! مجلس قرآن مجلسی است که قاری می‌آید می‌خواند با صدای خوب، همه گوش می‌دهند آن صدا تاثیر بگذارد در مخاطب اثر بگذارد واقعا بعضی‌ها چه صدایی دارند واقعا بعضی‌ها چه صوتی دارند، یعنی واقعا لحنی دارند، جاذبه‌ای دارند و همه این را خراب می‌کنند.

فقط مجلس منحصر می‌شود در همین پوسته ظاهر قرائت ظاهری، یعنی فقط همین پوسته، از

داخل و از مغز خبری نیست که این چه اثری دارد و خب باید به این مسائل توجه بشود توسط مسئولین رسیدگی شود به این قضایا، این از سابق بوده یعنی از آن زمان سابقی که خیال می‌کنم این قرّاهای مصر و اینها آمدند از آن زمان این چیزها باب شده، حالا دیگر آمده و اینجا دیگر خیلی شلوغش کردند و همه چیزش را تحت الشعاع قرار دادند. اینها چیزهایی است که خب به اصطلاح باید دقت بشود و انجام بشود.

یک وقتی یکی از دوستان مرحوم آقا، از رفقای سابق‌شان، من یادم است که یک دعایی خوانده بود و ایشان هم آن دعا را ضبط کرده بودند در همان زمان‌های سابق، خیلی سابق، من آن موقع دوازده سیزده سالم بود، دوازده سال یا یازده سال، ده سال، بله و عجیب اینجاست که تا الان یعنی پنجاه سال از این قضیه می‌گذرد، مناجات شعبانیه است، من حتما در ماه شعبان حداقل ده دوازده بار من این صدا را گوش می‌دهم با اینکه خب بالاخره سایر دوستان ایشان بودند و ان‌شاءالله که خدا حفظ‌شان کند.

اما حُسن مسئله این است که دنبال تند خواندن

نبودند، این نیست بگوییم خب صدایشان صدای مناسب و محزون و مناسب با دعا و اینها هم هست، اما نه اینکه بالاتر از این هم ما صدا نداریم، نه، اما حسن مطلب این است که با مضامین دعا صدایشان را تنظیم می‌کردند، و درصدد این نبودن که این زود تمام شود و پیش برود یک خرده بیشتر طول کشیده و این اثرش یک اثر ماندگار دارد، حالا آدم دعاهای دیگر را گوش می‌دهد می‌بیند فقط خوانده‌اند. خب هم صدایش قشنگ است آن کسی که می‌گوید و خب مثلا زیارت شعبانیه است یا مثلا دعای کمیل است یا... ، ولی همین که تند خوانده آن‌طوری که باید و شاید به آدم نمی‌چسبد، یک خرده تند خوانده، انسان می‌گفت ای کاش مثلا این بیشتر طول می‌داد و بیشتر روی این مسئله کار می‌کرد. خب این یک مطلبی بود و مربوط به ذوق و سلیقه ما، شاید این قضیه را کسی خیلی هم نپسندند ما این‌طور پسند می‌کنیم، سلیقه ما این‌طور اقتضا می‌کند.

عرض شود حضورتان که امام علیه السلام به خدا عرضه می‌دارد که و لو خفت تعجیل العقوبه

لاجتنبت، دیشب خدمت رفقا عرض شد که این مسئله خطا و مسئله اشتباه یک مسئله‌ای است که اصلا در پرونده ما نوشته شده، این در پرونده اصلا به طور کلی نوشته شده، و ما نمی‌توانیم خود را از این مسئله مبرا کنیم و نباید هم ناراحت بشویم که چرا ما اشتباه می‌کنیم، بلکه باید احساس ندامت کنیم، آن یک مطلبی است! نه اینکه اشتباه بکنیم و خوشحال هم باشیم این غلط است. احساس ندامت کردن یعنی آدم به خدا عرضه بدارد خدایا من در باب اطاعت تو و در مسئله انقیاد تو ضعف دارم و ضعیف هستم و تو باید دست من را بگیری و تو باید خودت من را کمک کنی و من نمی‌توانم خودم را به جایی برسانم و این یک مسئله خیلی مهمی است.

بعضی‌ها هستند از اینکه احساس می‌کنند یک خطایی از آنها سرزده، آن چنان ناراحت می‌شون که انگار چه قضیه‌ای پیش آمده، یعنی این یک مشکل است ها! مثلا یک مشکل نفسانی است که تصور می‌کنند نباید اصلا خطا کنند. من یک وقتی با یک بنده خدایی بود ـ به رحمت خدا رفته رفقا هم می‌شناسند ـ راجع به یک مسئله‌ای یک کتابی من

خوانده بودم راجع به یک قضیه‌ای که در فلان جا اتفاق افتاده بود یک شخصی هم با امام علیه السلام در اصفهان ملاقاتی کرده بود بعد من گفتم که فلان چیز در آنجا بوده او گفت نه فلان چیز در آنجا بوده، ما گفتیم که نه فلان چیز بوده، خلاصه آن کتاب را رفتیم آوردیم و معلوم شد که آنچه که ما می‌گوییم درست بوده، آقا این جوری به هم ریخت و جوری شد... اصلا گفتم حالا چه شده بابا، چه شده که حالا اشتباه کردی آسمان زمین آمده؟ چه خبر است؟ تو تصور کردی این‌طور چشمت عوضی دیده، حافظه‌ات این‌طوری کرد خب طوری نشده، مگر من دارم سرت را می‌برّم که حالا اشتباه کردی، آدم هزار تا اشتباه می‌کند، این‌قدر این به خودش... یعنی این مسئله ناشی از یک گیر نفسانی است ها که انسان در نفس خودش یک گیری دارد که من نباید اشتباه کنم، از من نباید خطایی سر بزند، چرا نباید سر بزند باباجان؟ مگر تو امام زمان هستی که معصوم باشی؟ ما که امام زمان نیستیم، بشر عادی هستیم، خدا هم از ما توقع ندارد که امام زمان که هیچی، خاک پای امام

زمان باشیم حالا چه برسد به اینکه... اشتباهی از ما سر زده حالا من این‌جوری دیدم، حالا ممکن است در یک قضیه فردا من اشتباه کنم تو درست بگویی، اما این مسئله که اگر انسان در یک هم‌چنین وضعیتی قرار بگیرد و وقتی که یک اشتباهی از او سر می‌زند این‌قدر به هم بریزد، خب این یک مشکلی است، این را من منظورم بود در این شبها که گفتم این مسئله مانع برای سالک است، که سالک خطا از خود نبیند، آن وقت هر طوری بشود در مقام...،

همین آقا و همین در مسائل مختلفی که پیدا می‌شد در مقام دفاع از ایده تا هر کجا که بگویید پیش می‌رفت، یعنی ببینید آن گیری که آدم دارد می‌آید خب ول نمی‌کند که آدم را، ول نمی‌کند این می‌آید می‌گیرد در این قضیه بعد آدم دیگر چه کار می‌کند می‌آید در مقابل حق هم می‌ایستد، یعنی برای اینکه موضع خودش ثابت بشود به جای دفاع از حق، دفاع از نفس اینجا جای دفاع از حق نیست، اینجا دفاع از نفس است، اما اگر از آن اول مشکلش حل می‌شد وقتی که می‌فهمید در این قضیه یک اشتباه کرده وقتی متوجه می‌شد خیلی خب حالا اشتباه کردیم راست و

درست دیگر کار به اینجا نمی‌رسد.

کار به اینجا نمی‌رسد که انسان بیاید و در مقام دفاع و در مقابل حق بایستد، چرا؟ چون دیگر در آنجا نفس نیست، وقتی نفس نباشد انسان هم در یک هم‌چنین مواقفی خیلی راحت عبور می‌کند، خیلی راحت رد می‌شود، و نمی‌ایستد روی قضیه تامل نمی‌کند هی بالا و پایین نمی‌کند، و خیلی این دیگر مسئله عجیب است. مثلا زیاد اتفاق می‌افتاد که گاهی ما می‌رفتیم پیش مرحوم آقا رحمت اللَه علیه راجع به یک قضیه‌ای که یک شخصی گفته و بعد در مقام دفاع برامده و ما مثلا می‌بایست مطلبش را منتقل کنیم وقتی که می‌گفتیم، ایشان یک نگاهی به ما می‌کرد و یک تبسمی می‌کرد و می‌رفت سر یک حرف دیگر، اصلا نمی‌گفت چه بود و چه شد و مثلا قضیه چه بوده، خب فلان کار را انجام دادی، این ته و توی قضیه مشخص است که چیست، قضیه مشخص است که چه چیزی دارد آقا زیاد زحمت نکش خود را خیلی نمی‌خواهد خسته کنی.

این یک مطلبی است که بسیار مسئله مهمی است

یعنی شاید بخواهم بگویم شاه کلید مسائل سلوکی است، که انسان خودش را همیشه در معرض خطا و اشتباه و بعد هم خب پشیمانی، توبه، ندامت، ندامت از این خطا، همیشه در این معرض خودش را ببیند نه در این که...، بله اگر هم کار درست و خوبی انجام داد از خدا ببیند. لذا شب در وقت خواب توصیه کرده‌اند کارهایتان را وقتی که در مقام محاسبه حساب می‌آورید نسبت به کارهای خطا استغفار کنید و نسبت به کارهای خوبی که از شما سر زده است خوشحال نه اینکه خوشحال، شکر کنید، یعنی شکر کنید که خداوند شما را موفق کرد به انجام این عمل خیر، شما نبودید، اگر شما بودید خب شکر هم نمی‌خواهد، خب من کردم دیگر، خودم کردم، خودم انجام دادم، شکر کنید که از ناحیه او این توفیق پیدا شده، آن وقت آن شکر خاصیتش از آن استغفار بیشتر است، یعنی آن استغفار چقدر در نفس تاثیر می‌گذارد آن شکری که انجام بدهید بر توفیق از آن استغفار اثر بیشتری در نفس و در عبودیت دارد، در اینکه انسان به آن مرتبه عبودیت بخواهد برسد.

اینجا امام علیه السلام می‌فرمایند: که خدایا این

خطاهایی که از من سر می‌زند این لغزش‌هایی که از من سر می‌زند اینها به خاطر این نیست که من از تعجیل در عقوبت نگران نباشم، نه، می‌دانم اگر تو بخواهی تعجیل در عقوبت بکنی همان موقع خطا یقه‌مان را گرفته‌ای و همان موقع حسابمان را می‌رسی، صبر نمی‌کنی که به قیامت برسد خدا بخواهد همین کار را می‌کند دیگر، اگر خدا بخواهد در همان وقت حساب انسان را می‌گذارد کف دست آدم.

یک وقتی مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌گفتند که یکی از اولیای خدا مرحوم اخوند حاج ملا محمدجعفر کبودرآهنگی، کبودرآهنگ اطراف همدان است، این از بزرگان بود و مسائلی راجع به او نقل می‌کنند، بسیاری از مجتهدین مسلم از شاگردان او بودند و از تلامیذ او بودند البته خودش هم بسیار مرد ملایی بود و کتابهایی دارد، کتابهایش هم تا حدودی و یک مقداری عمیق هم هست. ایشان بر اثر یک کسالتی که پیدا کرده بود یک مقداری لبشان یک انحنایی پیدا کرده بود و

همین‌طور هم مانده بود و این در صحبت نشان می‌داد.

یک دفعه ایشان در آن مجلسی که بودند مشغول صحبت بودند و خب شاگردانی هم داشتند بعضی از شاگردانشان هم قوی بودند و یک آدم بی‌ادبی هم آمده بود و با بعضی از دوستانش نشسته بود در مجلس، همین که ایشان شروع می‌کنند صحبت کردن، اصلا اینها برای همین آمده بودند در مجلس شرکت کرده بودند، این هم شروع می‌کند به اصطلاح ادای ایشان را درآوردن و آن دوست‌هایش شروع می‌کنند خندیدن، بعد یک مقدار می‌گذرد یک مرتبه یکی از همان شاگردهایشان عصبانی می‌شود رو می‌کند می‌گوید بمان تا اینکه... آن همانجوری با ده درجه هم باز بالاتر خلاصه به یک شکل عجیبی همان‌طور می‌ماند، یک دفعه ایشان رو می‌کنند به آن شاگرد این کارها چیست که می‌کنی، تا می‌گویند این کارها چیست می‌کنی او برمی‌گردد به همان سیمای اولش و آن حالت اولش.

حالا اگر خدا باشد تعجیل العقوبه را این‌جوری همان آن بگذارد کف دست آدم خب چه می‌شود

قضیه؟ خب کسی دیگر کاری نمی‌کند مگر آدم خُل است که بیاید ببیند که هنوز از مجلس بیرون نرفته خدا حقش را گذاشت کف دستش، فرض کنید اگر مثلا حالا چیز کند اگر کسی دروغ بگوید همان موقع که دروغ می‌گوید زبانش از کار بیفتد لاالالا تمام شد، اِ خب دیگر فاتحه، حالا تا کی دوباره راه بیفتد این دیگر خدا می‌داند اگر کسی فرض کنید با چشمش به یک نامحرم نگاه کند همان‌طور چشمش کور شود، خب تعجیل العقوبه دیگر خدا بیاید این کار را بکند یا اینکه یک کسی که می‌خواهد یک دستی بزند به ناحق بر یک مظلومی همان جا بزند این دست خشک بشود، خب کسی دیگر این کار را نمی‌کند دیگر نه دروغی وجود دارد، نه کار حرامی وجود دارد، نه ظلمی وجود دارد، هیچی، اگر کسی بخواهد دزدی بکند پولی بردارد یک دفعه روی پیشانیش یک شماره می‌اندازد آقا این الان از بانک صد میلیون پول مثلا برداشته، اسم بانک هم مثلا بانک صادرات شعبه فلان، اصلا با هیچی نتواند آن را بپوشاند، به هر جا برسد: اوه دزد را ببین، این صد

میلیون امروز برداشته ساعتش هم ضبط شده دقیقه‌اش هم گفته شده، حالا اگر یک میلیارد برداشته باشد با خط درشت این نوشته می‌شود، حالا اگر چند هزار میلیارد باشد، همه پیشانیش عدد می‌شود دیگر! نمی‌دانیم این چه خواهد شد، آنجا خیال می‌کنم دیگر خدا نتواند کاری بکند! شاید تا یک حدی باشد آنجا دیگر خدا زورش نمی‌رسد.

همه اینها، همه این دزدی‌ها و این مسائل به خاطر این است که هیچ کدام از ما ترس از تعجیل العقوبه نداریم، این کلام امام سجاد را خوب یاد گرفته‌ایم، واقعا در دلهای ما این قضیه خیلی رسوخ دارد اصلا از عقوبت خدا نمی‌ترسیم، حالا حضرت سجاد می‌گفت نه بابا ما ترس را داریم منتهی خب از آن‌طرف می‌گوییم تو خیر الساترین هستی، تو احکم الحاکمین هستی. ماها اصلا ترس در وجودمان به هیچ وجهی نیست، آقا کسی ممکن است به اندازه یک کوه بردارد بدزدد بعد هم انگار نه انگار و به ریش همه هم بخندد؟ قربة الی اللَه مگر می‌شود یک هم‌چنین کاری کرد؟ بله این تعجیل‌العقوبه...، خدا تعجیل العقوبه ندارد صبر می‌کند، صبر می‌کند، صبر

می‌کند یک دفعه می‌بینی از یک جا قضیه لو می‌رود، این نیست که بماند الان.

ما آن یک جا را یادمان می‌رود، فقط همین جلو را می‌بینیم، فقط تا چند متر جلو را داریم می‌بینیم این که چه قضیه‌ای پیش می‌آید، چه پیچ و مهره‌ای به هم می‌خورد چه جریانی با آن جریان گره می‌خورد یک دفعه از درون آن می‌بینی ما آمدیم وسط قضیه و مطرح شدیم، اصلا می‌مانیم، فکرش را نمی‌کردیم که یک هم‌چنین مسئله‌ای برایمان اتفاق بیفتد.

این به خاطر این است که خدای متعال عقوبتش و جزایی که می‌دهد این جزا را به تاخیر می‌اندازد، و عرض شد که در تاخیر این جزا چه مسائلی باید اتفاق بیفتد چه صلاح‌هایی باید به وقوع بپیوندد، چه مصلحت‌هایی در این مسئله هست تا اینکه به وقتش برسد، وقتی به وقتش رسید آن وقت خدا می‌آید و این جریان را فاش می‌کند و این را مطرح می‌کند.

خب اینها چیزهایی است که بایست مطرح بشود و نباید مخفی بماند، اما آن خطاها و گناه‌هایی که آنها جنبه خصوصی دارد نه جنبه عمومی، اینها گناه‌های

عمومی است، ظلم گناه عام است، دزدی گناه عام است، از بین بردن حقوق مردم گناه عام است، و آنچه را که به مسائل مردم و مسائل اجتماع ارتباط دارد، از بین بردن مصالح عمومی و پایمال کردن این مسائل و امثال ذلک، اینها همه گناه عام است. ولی گناهی که گناه عمومی نیست و گناه خاص است، کسی هم خبر ندارد یک خطایی شده، یک گناهی بین دو نفر اتفاق می‌افتد کسی هم خبر ندارد، یک لغزشی از یکی سر می‌زند و کسی خبر ندارد، اطلاع ندارند، اینها چیست؟ اینها را خدا می‌گوید توبه کن و من از تو می‌گذرم، نگو، این را افشا نکن، نمی‌گذارم کسی بفهمد مگر اینکه خودت بروی بگویی، من نمی‌آیم افشا کنم، من نمی‌آیم وسائل برای افشای آن را فراهم کنم، بلکه می‌آیم می‌پوشانم حالا اشتباه کردی کردی، شیطان گولت زد بسیار خب، برو توبه کن خدا می‌گذرد و دیگر هم دنبال این مسئله نرو.

امیرالمومنین علیه‌السلام نشسته بودند یک زنی آمد و گفت یا علی من را پاک کن! حضرت فرمودند مگر چه کردی؟ گفت من مرتکب خطا شدم!

حضرت فرمودند برو پی کارت، برو پی کارت چه می‌گویی، مغزت را از دست دادی؟ حواست پرت است، این حرفها چیست؟ بلند شو برو، این تعجب کرد این آمده حالا خطایی مرتکب شده و یعنی ترس از قیامت دارد دیگر، از آن طرف، حضرت دارند می‌گویند که برو این حرفها چیست می‌زنی، برو اینجا مشاعرت را از دست دادی و...

حالا اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟ بیا جلو ببینم! بنشین اینجا ببینم! خب بگو چه بوده! چطوری بوده قضیه! یک دفعه، دو دفعه، سه دفعه، چهار دفعه به چهار دفعه که اقرار کرد: بگیرید و ببندید و امانش ندهید، رجمش کنید و چه کنید و فلان بکنید، امیرالمومنین می‌داند که وقتی خطایی سرمی‌زند خود نفس این خطا موجب عقوبت نیست، همین حالی که الان دارد و همین وضعیتی که الان دارد همین حال خودش توبه است و خدا هم می‌گذرد، خدا هم از این مسئله می‌گذرد. البته خب از نقطه نظر فقهی هم این یک مسئله قابل توجهی هست، که آیا عقوبتی که متوجه می‌شود آیا این به مقام ثبوت تعلق می‌گیرد

یا به مقام اثبات؟ آن چه که مصطلح است و آنچه که رایج است در بین السنه فقها این است که عقوبت و حدّ به مقام ثبوت تعلق می‌گیرد، منتهی خب این در مقام اجرا باید مسئله به اثبات برسد ولی اصلش به ثبوت است نه به اثبات.

فلهذا اگر شخصی خطایی انجام داد فرض کنید شرب خمری کرد یا یک گناهی مرتکب شد و کسی هم از آن اطلاع نداشت این حد برایش ثابت است منتهی حالا تا کی این به منصه ظهور برسد و اثبات بشود و بعد آن حد انجام بشود، بالاخره حد را دارد و اگر هم از این دنیا رفت آنجا به خاطر اینکه این حد برایش مترتب نشده آنجا مورد عقاب و حساب و کتاب است.

اما آنچه را که به نظر حقیر می‌رسد و در خصوص این مسئله هم بنده اتفاقا با مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یک صحبت‌هایی داشتیم این است که حدّ به مقام اثبات تعلق می‌گیرد نه به مقام ثبوت، یعنی اگر فرض بکنید که شخصی یک خطایی مرتکب شد قبل از اینکه آن خطا و آن گناه اثبات شود در محکمه این توبه کند (واقعا توبه کند) دیگر حدی

نسبت به آن ثابت نیست و می‌گذرد. روش ائمه علیهم السلام هم مخصوصا امیرالمومنین در همان دوران خلافت‌شان مثبت همین مسئله است. تا جایی که حضرت می‌توانستند از خود حدّ و اجرای حدّ جلوگیری می‌کردند و نمی‌گذاشتند که آن خطا به مرتبه اثبات برسد و وقتی به اثبات می‌رسید آن وقت می‌گفتند دیگر چاره‌ای نیست و مسئله مسئله اثبات است و دیگر خب راهی در این صورت وجود ندارد.

مسائلی که اتفاق می‌افتاد، حکایاتی که در این زمینه داریم، قضاوت‌های که امیرالمومنین علیه السلام کردند همه حکایت از این قضیه است.

و این مطلب، همین مقام ستاریت پروردگار است. یعنی همین مسئله فقهی و همین مسئله تخصصی ناشی از همین قضیه می‌شود، که آیا این مقام ستاریت پروردگار این حد را می‌پوشاند یا اینکه این حد را زنده می‌کند و افشا می‌کند؟ و می‌بینیم که این‌طور نیست، مقام ستاریت پروردگار می‌آید می‌پوشاند و نمی‌گذارد آن گناه به اثبات برسد که به واسطه اثباتش حد مترتب می‌شود، فلذا امام

می‌فرماید که لانک خیر الساترین چون تو خیر الساترین هستی و می‌پوشانی من این خطا را انجام دادم و این گناه از من سر زد و این لغزش از من به وجود آمد.

این معلوم می‌شود خدای متعال در مقام ستاریت به دنبال اثبات و تثبیت و افشاء و نشان دادن عیب مردم نیست، خداوند ستار است و این گناهی که از او سر زده یک عیبی است، یک نقصی است که این نقص به بنده‌ای از بندگانش الان تعلق گرفته و خدا نمی‌خواهد بنده‌اش را در مقابل سایر بندگان رسوا کند به خاطر این گناهی که انجام داده، به خاطر این خطایی که از او سر زده، لذا این را می‌خواهد بپوشاند.

مگر اینکه خودش بیاید یک عملی را انجام بدهد در مرئی و در معرض مردم، این را دیگر خودش کرده، ولی وقتی که این خودش به دنبال افشا نیست، وقتی که خودش به دنبال ستر است، وقتی که خودش به دنبال پنهان کردن است، آن وقت خدا بیاید این را فاش کند؟ خود این که می‌خواهد گناهی انجام بدهد می‌خواهد کسی مطلع نشود، خود این که

این عمل خلاف را می‌خواست انجام بدهد می‌خواهد کسی نفهمد، آن وقت بندگانش بیایند آن عملی که این به دنبال افشای این نبوده بلند شوند با وسائلی و با تجهیزاتی بیایند از آن اطلاع پیدا کنند و بگذارند در پرونده‌اش و نگهدارند برای فلان روز! آقا شما در فلان روز فلان کار را انجام دادی یادت باشد! کسی مطلع نبوده، نبوده به! خبر نداری ما که اطلاع داریم! این درست در مقابل راه و روشی است که خدای متعال نسبت به بندگانش دارد انجام می‌دهد، یعنی او دارد به این سمت می‌برد این بندگان در مقابل دارند به آن سمت دارند حرکت می‌کنند، پس این می‌شود یک عمل ضد سلوک و ضد راه خدا، مچ‌گیری می‌شود عمل ضد سلوک، پی بردن به عیوب مردم می‌شود عمل ضد سلوک، دنبال نقیصه‌ها رفتن می‌شود درست ضد سلوک و کفر، کفر در قبال خدا.

آن توحید است این کفر است، آن نور است این ظلمت است، آن اغماض است این افشا است. چقدر ما از مرتبه پرت هستیم یعنی درست کاری را انجام

می‌دهیم که خدا صددرصد نسبت به آن ناراضی است و آن را مذمت می‌کند و خلاف می‌داند. خدا هم می‌آید تلافی می‌کند حالا که تو آمدی عیب بنده من را افشا کردی من هم یک روزی می‌آید عیب تو را می‌آیم افشا می‌کنم! البته در این زمینه خب روایات بسیار زیادی داریم و حدیث قدسی بسیاری داریم که ای بنده من عیب بندگان من را افشا نکن تا من هم عیب تو را افشا نکنم، عیب آنها را بپوشان تا من هم عیب تو را بپوشانم، اینها تمام برای برای ما دستور است دیگر.

ان‌شاءالله امیدواریم که خدای متعال توفیق عمل به این مضامین و به این بیانات و به این مطالبی که باید به عنوان سرلوحه برای زندگی و برای سیر و برای تصحیح افعالمان و تصرفاتمان باشد را بما بدهد و گرنه امام سجاد علیه السلام همین‌طور که بیکار ننشسته بیاید دعای ابوحمزه بخواند! هر کدام از این عبارات، هر کدام از این مسائل، برای ماست. یعنی تو هم همین‌طور باش، تو هم ساتر باش. من در بعضی از اوقات احساس می‌کردم در زمان مرحوم آقا که وقتی می‌خواست یک قضیه‌ای پیش بیاید و تا

ایشان احساس می‌کردند که می‌خواهد شکل بگیرد و به یک جایی برود همانجا قطعش می‌کردند، که اصلا دیگر جلو نیاید که اصلا دیگر مسئله راجع به یک مومنی، راجع به یک بنده‌خدایی، راجع به یک مسئله‌ای، اصلا نمی‌گذاشتند بیاید. خب چه بوده؟ قضیه را ته و تویش را برای ما خبر بدهید! اصلا نمی‌گذاشتند که به آنجا برسد، می‌گفتند که راجع به این مسئله دیگر فکر نکنید و بروید. چرا؟ خب این همان مقام ستاریت است دیگر که می‌پوشانند. بپوشانند نگذارند تا این بیاید و بعد در اذهان برود و حالا بیا درستش کن، حالا مگر دیگر درمی‌آید وقتی که برود؟ تا این بخواهد دربیاید می‌بینی سالهای سال همین‌طور می‌گذرد و این از دل درنمی‌آید. یا اینکه از اول انسان جلویش را بگیرد، فلان رفیق می‌آید پیش شما می‌گویید:

ـ آقا من نشسته بودم دیدم فلان کس می‌خواهد راجع به شما...

ـ آقا، آقا اصلا نمی‌خواهد بگویید بیا آب پرتقال‌مان را بخوریم و انگور را بخوریم!

تا اینکه خب چه گفت، خب بیشتر توضیح بده ته و تویش را دربیاور و قشنگ خوب حسابت رسیده شد، ترتیبت داده شد، این رفت و تو را هم زیر و رو کرد و نفست را هم به هم ریخت، خوب که به هم ریخت آن وقت حالا بلند می‌شود و می‌رود، حالا برو درستش کن، حالا این بدبخت با این وضع چه خواهد کرد و چه به سرش خواهد آمد؟ خب آقاجان از اول قطعش کن، نگذار کار به اینجا برسد فلان چیز گفت که گفت به من چه مربوط است؟ یک چیزی گفته یک خطایی کرده چرا انسان بخواهد بیاید مسئله را باز کند؟ چرا انسان بخواهد به این نحوه و به این کیفیت عمل کند؟ ان‌شاءالله اگر خدا توفیق داد بقیه مطالب برای شبهای بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد